

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نگارنده : هادی شمیر

۱۶ اپریل ۲۰۱۱

هوای رایش چهارم و "فضای حیاتی" فاشیسم ۳

مسأله خانواده، زنان و کودکان

فریدریک انگلس پیروزی نهائی خانواده یکتاهمسری را یکی از نشانه های آغاز عصر تمدن خوانده است. وی گفت:

"این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است؛ هدف آشکار آن تولید فرزندان با ابویت مسلم است، این ابویت برای این که فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدر شان را به مثابه ورثه طبیعی او به ارث ببرند، ضروری است. . . . یکتا همسری شکل یاخته ئی جامعه متمدن است." (منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت)

به هر صورت خانواده یکتاهمسری بر خانواده یارگیری که در پایان ازدواج گله ئی تحقق یافته بود، پیروز شد. چه در خانواده یارگیری هنوز روابط جنسی مرد به علاوه یک شبه سوگلی با چندین زن دیگر نیز وجود داشت. هکذا خانواده یارگیری باوجود حفظ احترامی که در دوره های توحش و بربریت به زنان وجود داشت؛ حامل رایج شدن ازدواج از طریق ربودن و خریدن زنان نیز بود.

انگلس معتقد بود که:

"یکتاهمسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود، ولی در عین حال همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد و در آن هر پیش رفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بد بختی و سرکوب گروهی دیگر به دست می آید." (همانجا)

این که مناسبات روبنائی یکتا همسری و پیدایش ویروس برده داری علت آغاز عصر حاضر (عصر بهره کشی از انسان به اتکای انواع ستم و مالکیت سرمایه داری بر وسایل تولید) بودند یا این عصر معلول عوامل زیربنائی دیگری است و اینکه هر همزمانی تاریخی اشیاء و پدیده ها را رابطه علیت به همدیگر مربوط می سازد و آیا هر ثروت خصوصی باید ملغاً شود یا تبدیل ثروت به سرمایه باید قدغن گردد؛ رابطه "پیشرفت و پسرفت نسبی" و اینکه گروه سرکوبگر به قیمت بد بختی یک گروه معین دیگر به رفاه می رسد یا اکثریت افراد جامعه آماج بهره کشی و سرکوب است، جای بحث خود را دارد. ولی محدود شدن تدریجی ازدواج گله ئی که با معیار های اجتماعی تحقق

یافت؛ عالی ترین دست آورد های تکامل علوم تجربی مانند: زیست شناسی به ویژه جنتیک نیز بر درستی و نقش مفید آن در تکامل نژاد ها، ابعاد انسانی اخلاق اجتماعی قبل سرمایه داری، جلوگیری از امراض جسمی، روانی و معیوبیت های قبل از ولادت صحنه می گذارد.

به عکس: "بورژوازی پوشش عاطفی مهر انگیز روابط خانوادگی را از هم درید و این روابط را به روابط صرفاً پولی تبدیل کرد." (مانفیسست حزب کمونیست - سال ۱۸۴۸)

اگر از کنار این جمله مانفیسست به گونه مجمل نگذریم، تعبیر دقیق آنرا شکلگیری امروزی و هستی اجتماعی خانواده در زیر حاکمیت سرمایه داری به وضاحت قابل فهم می سازد؛ که از یک طرف معنی و منظور تقدیس اخلاق سرمایه داری غرب را توسط بنیاد گرایان مسلمان، به اعتبار "داشتن کتاب آسمانی" آن آشکار می سازد از جانب دیگر انحطاط اخلاقی جامعه زیر سلطه سرمایه و مسیر قهقرائی آن را به صوب بربریت مشخص می نماید.

سرمایه داری درحالی رشته های همبستگی، پوشش عاطفی، جوشش ها و اخلاق انسانی خانواده را با ساطور مذهب جدید "دموکراسی" قطع و پاره نمود که بهره کشی از اجزای آن یعنی زن و کودک به مدد تکنالوژی پیشرفته تولیدی توانسته است بسیار سود آور تر باشد. هم چنان با از هم پاشیدن خانواده؛ طبقه کارگر یک سنگر مستحکم و پناهگاه مطمئن خود را در مبارزه به ضد سرمایه داری که در واقع یک تشکل نیرومند این طبقه بود از دست داد. به علاوه با متلاشی شدن خانواده؛ بهره کشی جنسی به مثابه بزرگ ترین افزار و عرصه جولان سرمایه با انواع گوناگون عواید و سوءاستفاده های دیگر از آن پدید می آید. یعنی در نتیجه شکست خانواده از موضع منافع سرمایه داری کدام مناسبات انسانی تر اجتماعی جایگزین آن نمی شود بلکه آنچه در این صورت جایگزین خانواده می گردد ترویج فحشای رسمی و غیررسمی می باشد که حتی برای خود زنان نیز پی آمد های یک سانی ندارد. چه اگر یک اقلیتی از آنان و در مقطع کوتاه جوانی خویش به این وسیله بازار گرمی را نصیب می شوند، اکثریت بزرگی از آنان تمام عمر خود را با رنج حقارت و عقده های روانی متأثر از این "آزادی" زندگی می کنند.

اما از هم پاشیدن خانواده یکتاهمسری که حدود امتیازات مرد در آن بیشتر بیانگر یکتاهمسری زنان بود؛ مستلزم الغای مقام ناموسی زن برای مرد بود. امری که با افزار اخلاقی امکان تحقق نداشت و عملی شدن آن ایجاب می کرد تا زمینه حد اقل تأمین اقتصادی زن و انفاذ قوانینی میسر گردد که بازتاب ضد انسانی آنرا به صورت نمونه درشرایط و قوانین جزای المان واضحاً می توان مشاهده کرد. سرانجام زن در زیر سلطه سرمایه از تعلق ناموسی مرد آزاد ولی در عوض به مایملک سرمایه داری با سپر دولتی آن تبدیل گردید. حالا دیگر زن را که به یک متاع فروشی، کرائی و اجاره ئی تبدیل شده است؛ به خاطر انجام هیچکاری، هیچ فرد و مرجعی به جز اداره مالیات مورد سؤال قرار داده نمی تواند.

در صورت کدام ممانعت یا مزاحمت برای این زن رهائی یافته از هر گونه قید و بند اخلاقی به جز پرداخت مالیات عوایدش حتی اگر مزاحم؛ پدر، شوهر، برادر و یا پسر زن باشد؛ بدون کدام تأخیری در دادگاه حاکمیت سرمایه داری، مقابل داد ستانی قرار می گیرد که آلات اندازه گیری آسیب و نرخنامه ای در دست داشته؛ از زن منحصت ناموس خود به دفاع می پردازد.

همچنان اگر مردان دین باور و زن باره؛ با آنکه خود نیز مولود مادران شان هستند ولی به خاطر داشتن امتیازاتی که در خانواده یکتا همسری فقط زنان را مکلف به داشتن یک همسر می سازند؛ باور و رضایت به اعاده موقف اجتماعی انسانی زنان ندارند اما متأسفانه این عادت غیرانسانی از افکار و حرکات شترمرغی و مناسبات روزمره خود زنان هم در مناسبات بین خود شان و هم در دیگر مناسبات اجتماعی آن ها به نحو مقتضی تری دیده می شود.

امری که ارجحیت آگاهی انسانی آنان را نسبت به آزادی های اجتماعی شان بیشتر تأکید می کند. چه ضرور است زنان به موقف و مزایای انسان بودن خود قبل از گره گاه ازدواج نیز آگاهی و باور داشته و از آن دفاع کنند. به هر صورت زنان باوجود آسیب پذیری طبیعی خود هم اکنون در زیر لوای سرمایه داری به "آزادی" هائی دست یافته اند: آنان در کنار آزادی در انتخاب مرجع و ملجائی برای استثمار شدن خود، می توانند با آتش زدن به موانع سنتی اخلاق اجتماعی دخانیات دود کنند، در هر باری نشئه نمایند، در هر کاباره و ضیافتی در خشکه هم با همان مایوی شنای خود پایکوبی کنند، در هر جایگاهی مشتریان سیاه و سفید خارجی و داخلی خود را بلیسند، می توانند فارغ از هر نوع حیا و غرور انسانی؛ کالا های سرمایه داران را با کرایه دادن تن خود ریکلام کنند و یا خود در عقب ویتترین های "بازار آزاد" آدم فروشی عرضه شوند، می توانند همه دار و ندار خود را در میدان های قمار بریزند، بر حریم فرو ریخته محارم حکم رانده و یا لخت مادرزاد؛ روی جاده های شهری که از در و دیوار آن فقر و محرومیت جوانان می بارد کارنوال بر پا نمایند. همچنان نفرت از چنین اعمال غیر انسانی و جلوه های تکمیل "اشتراکی شدن زن" قبل از آمدن کمونیسم! را نمود عقب ماندگی، تمدن گریزی، زن ستیزی و کوشش ارتجاعی در جلوگیری از آمیزش های فرهنگی و انمود سازند.

هكذا اخلاق سود محوری سرمایه داری که با معیار پرداخت مالیات بر عواید سنجیده می شود؛ فحشای رسمی و فحشای غیررسمی را چنان سرخاب و سفید آب خیره کننده "آزادی" و "تمدن" مالیده است که نه تنها یک نقدی هم از طرف افراد و نهاد های فمینیست بر این وضعیت فلاکتبار و غیر انسانی صورت نمی گیرد بلکه حتی سیاسیون شیفته شیوه های حاکمیت "دموکراتیک" سرمایه داری آن را به حواله اختیاری بودن و در کار نبودن جبر، ماست مالی می کنند. در نتیجه زن را حتی از سنین کودکی در همان محراق "بازار آزاد" بین جبر و اختیار مورد بهره کشی قرار می دهند که طبقه کارگر را نیز در آن باتلاق با شلاقی نامرئی به بردگی می کشند.

به این ترتیب نه مرد بازنده امتیازات قبلی اش دیگر پدر فرزندی است که هویت وی نیاز به "ابویت" داشته باشد، نه زن دیگر مادر کودکان خود بوده و نه خانواده نشسته درسوگ مرگ عواطف انسانی اش، حق دارد که از گرفتاری نو جوانان خویش به سرنوشت "پینر" های کنار خیابان یا ساکنان گتو های کثیف و هم آغوشی شان با مصایب و امراض جنسی و روانی جلو گیری نمایند. لذا فرزندان که حتی در زیر سنین جوانی؛ از آغوش سرد چنین خانواده ای به چنان محیط های فاسد رهسپار می شوند، بدون شک خطرناک ترین مقطع و بدترین شرایط زندگی را در آنجا ها تجربه می کنند. ولی این در بد بختی، قبل از چشم باز کردن کودکان به جهان به روی شان باز می گردد. زیرا که؛ دیگر ازدواج اعم از ثبت شده و نامشروع آن فقط به معنی زناشوئی بوده و حاکمیت سرمایه داری المان نیز همه آن ها را قانونی می داند و از هر سه ازدواج ثبت شده هم یکی آن به طلاق می انجامد. همچنان ازدواج های مضحکی که بدون پا در میانی عشق و محبت؛ با مقصد رسیدن به بهشت سرمایه داری و یا به دست آوردن اسناد اقامت در آن تحمل می شوند نیز در دامنه این فاجعه می افزایند.

اگر چه ۴،۲ میلیون نفر المانی بدون کودک که اغلباً زنان هستند، تنها زندگی می کنند و در این کشور میلیون ها خانواده ای هم هستند که در آنها پدر یا مادر پس از طلاق، با کودکان نامشروع خود زندگی می نمایند. چنانچه ۴۲٪ کودکان در شرق المان و ۱۴٪ کودکان در غرب المان با چنین وضعیتی به سر می برند. در حالی که در شهر های بزرگ المان یک چهارم و در شهر های کوچک آن یک هفتم افراد تنها زندگی می کنند. به تعداد ۸۳۰۰ طفل نیز در خانواده هائی که از ازدواج ۵،۲ میلیون نفر همجنس باز تشکیل شده است زندگی می نمایند. به علاوه هزاران

زنی هم هستند که پس از جدا شدن؛ طلاق خود را بنابر دلایلی ثبت نکرده و رسماً در عقد شوهر اولی خود هستند ولی عملاً زن نفر بعدی می باشند.

با آنکه فقط ۲،۱٪ خانواده های آلمانی از افراد سه نسل تشکیل شده است و در ۵۵٪ خانواده ها افراد دو نسل باهم زندگی می نمایند، ولی بنابر شاغل بودن ۸۷٪ زنان ۲۰ تا ۳۰ ساله؛ نه تنها همانند مردان گرفتار در چنگال استثمار سرمایه داری، وقت کافی برای ایجاد و بهره گیری از فضای محبت آمیز خانوادگی ندارند، بلکه دو سوم کودکان (۳ تا ۵ ساله) هم که به کودکان می روند و یک پنجم کودکان (۶ تا ۷ ساله) که بعد از ختم درس نیز در مکتب می مانند نیز از محبت والدین محروم می باشند و این امر هم در عقیق شدن عواطف درون خانواده موثر است.

با آنکه دولت نوعی از مالکیت شبه برده داری را به اعتبار سهمی که به جای مرد، در بازتولید نیروی کار اجتماعی دارد، به ویژه بر سرنوشت محصول این تولید یعنی کودکان حق خود می داند و به اعتبار چنین "حقی" است که هزاران کودک خانواده های آواره را به بهانه های گوناگونی مانند: شکایت یک طفل کودکستانی از پدر و مادرش؛ از آغوش خانواده جدا کرده همانند یک گروگان در پرورشگاه های نامناسب و یا به خانواده های نامطلوب سپرده و با آلودن آنان به فساد اخلاقی، والدین شان را روحاً شکنجه می کنند. ولی اعمال چنین حقی به زور قانون بر نوجوانان خود شان، آن هم برای دولتی که خود مروج و مددگار هر نوع فساد اخلاقی است، رویارویی دیگر نیست که به سیه روزی جوانان جامعه می افزاید.

بناء همانند انعکاس شکوه از افزایش بیماری های مقاربتی در نوجوانان زیر ۱۶ سال انگلستان از طریق رادیوی بی بی سی؛ بازتاب تلویزیونی روابط نامشروع جنسی نوجوانان دختر مدرسه ای آلمان در ازاء پول، همچنان زندگی کردن سه چهارم فرزندان بزرگ تر آلمانی در شهر های دور از محل سکونت والدین شان و سر انجام جدا شدن اکثریت فرزندان؛ به ویژه دختران بالای ۱۶ ساله از خانواده، بی ثمر ماندن زندگی والدین را در پایان تحمل تمام زحمات جریان پرورش نشان می دهد. لذا این امر بر همان عدم تمایل برای تشکیل خانواده و پیدا کردن کودک اضافه گردید که پس از جنگ در آلمان به وجود آمده و سبب شد تا اکنون از هر هزار نفر آلمانی فقط ۹ نفر به دنیا می آید. از اینجاست که ۲۱٪ آلمانی (۱۷ میلیون نفر) اصلاً ازدواج نکرده اند، ۴۶٪ متولدین پس از سال ۱۹۶۰ هرگز ازدواج نخواهند کرد و ۱۸،۴ میلیون نفر به شمول ۴۰٪ از زنان ۳۵ تا ۳۹ ساله تحصیل کرده؛ پس از ازدواج نیز بی فرزند هستند. اما مواردی مانند: فروش دختران ۱۲ تا ۲۳ ساله انگلیسی به مبلغ ۵۰ هزار پوند به شیخ های عرب که اغلباً ناشی از فقر خانواده های انگلیس است، غیر از گرایش فوق الذکر می باشد.

البته همه زنان راهبه های "مریم" تبار کلیسا نیستند که حرام بودن ازدواج خویش را پذیرفته و تخلف از آن را انحراف از جاده بهشت ببینند. بلکه آنان علاوه بر تحمل استرس (تنیدگی) و نا آرامی های جسمی و روانی؛ برای جلوگیری از طفل دار شدن، به مناسبات غیر نورمال جنسی گرفتار شده یا به افزایش مصرف دارو های ضد بارداری پناه برده و در کنار امراض واگیر و مرگبار مقاربتی: ایدز، تبخال پوستی تناسلی، سوزاک و سفلیس، آماج ابتلاء به انواع سرطان ها مانند سرطان سینه نیز شده اند. هکذا سیستم نا سالم غذایی، تأخیر در ازدواج تا سنین بالا و چاقی هم سرطان را اند که موضوع این بحث نمی باشند.

مسئلاً آمیختن همه ارزش های معنوی جامعه ی انسانی با مسایل جنسی، رشد ۷۰٪ طلاق، امراض مقاربتی پی آمد انقلاب جنسی سال ۱۹۶۰ و شهکار "فرهنگی" سرمایه داری که عصاره آن را ترویج تفنن، رنگ و لاک و نقاشی زنان غرض آماده سازی شان برای بازار فحشای رسمی و غیر رسمی می سازد؛ در شکل آلمانی آن نیز

همانند بقیه اروپائی ها، بیگانه با اندیشه ادامه زندگی پس از خود شان بوده و ایجاد فجایی را سبب شده است که یک ره آورد آن ها مشکل کنونی دموگرافیک دامنگیر این کشور می باشد.

این ارزیابی فاکت ها و فکتور های واقعی موجود به معنی انکار یا بی توجهی به تبعیض غیر انسانی و بهره کشی جنسی جاری از زنان و یا خالی ذهن بودن در قبال مسأله اجتماعی به بزرگی برابری انسانی زنان با مردان تلقی شود. زیرا مسأله جایگاه مبارزه فمینیستی و رابطه آن با مبارزه رادیکال ضد سرمایه داری؛ گفتمانی است که فرجام آن تعیین کننده سمت و نحوه اثر گذاری بهتر و بیشتر بر یکی از روند های سیاسی و جنبش های اجتماعی تاریخی می باشد. یعنی انتخاب بین سیر چارنل پوتتسیال مبارزاتی زنان در سراب ریفورمیسم و یا آمیختن این نیروی عظیم اجتماعی در راستای نابودی سلطه سرمایه داری و تمام زباله های تیوریک، سیاسی، حقوقی، قضائی و اخلاقی آن؛ به مثابه راه حلی اساسی در ورای نظم موجود، با امر آزادی طبقه کارگرچنان گره خورده است که بدون داشتن ضرورت به تبعیض جنسی یا توصیه نسخه های داروی ضد حاملگی قابل تحقق می باشد.

اما انگل سرمایه داری که بر افرازش چرکین روبنای جامعه روئیده است؛ نه هویت آن متعلق به فرهنگ اجتماعی است و نه ویژگی های ذاتی اش جزء فرهنگ جامعه می باشد. چه فرهنگ (همه داشته های مادی و معنوی جامعه) عبارت از باور ها، رفتار ها، افزار ها و ساختار های اجتماعی است که شامل فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی می شود. فرهنگ مادی شامل اشیاء و محصولات قابل لمس، مانند: ابزار، ادوات، وسایل کار، ماشین آلات، وسایل زندگی و مسکن می شود و همه پدیده هایی که از عناصر فرهنگ غیر مادی، مانند: ارزش ها، ایده ها، علوم، هنر ها، فلسفه، ادبیات، طرز تفکر و استدلال، زبان، سیاست، قوانین، تکنیک و فن اند؛ به نام فرهنگ معنوی یاد می کردند.

همچنان فرهنگ بر نیاز های مادی و معنوی طبقات جامعه انسانی بنا یافته و در نتیجه رشد خود به تمدن یا آمیزش تاریخی فرهنگ با خوی و اخلاق شهری انجامیده است. ولی هر فرهنگی الزاماً تمدن نبوده ولی هر تمدنی فرهنگ می باشد و اما تمدن ابعاد عمومی تری دارد در حالی که فرهنگ یک بعد محتوای حوزه تمدن است. هم چنان هر تمدنی بازتاب تاریخی ویژه فرهنگی خود را دارد؛ چنانچه نمود تمدن کشاورزی در سنت گرایی یا بازتاب تمدن صنعتی در مدرنیته و تمدن الکترونیک که در انفارماتیک انعکاس می یابد. ولی سرمایه داری؛ فقط رابطه اجتماعی می باشد که یک ثروت اجتماعی را به سرمایه تبدیل میکند. آنچه هم که تمیز ثروت را از سرمایه ممکن می سازد بهره کشی از انسان است. بنابر این تکامل فرهنگ، تمدن و رشد نیرو های مؤلده باوجود همزمانی تاریخی آن ها با سرمایه داری، هیچ نیاز و تعلق منطقی به آن ندارد.

ولی حاکمیت موجود المان که بر مبنای منطق فاشیستی اش از فرهنگ تعبیر دینی و تفنن، فحشاء و فساد اخلاقی ویژه سرمایه داری را دارند، با ابطال مضحک نفی جامعه "چند فرهنگی" و یک فرهنگی بودن جامعه المان؛ بستری را برای تهاجم بر حریم زندگی خصوصی افراد ایجاد می کند تا آنان را به جرم خارجی بودن به دسته های خارجیان مفید و مضر تقسیم کرده و از کوچک ترین آزادی های اجتماعی محروم شان سازند. با یک چنین دیدگاهی است که در سال ۲۰۱۰ شهر اسن المان را به حق مرکز "کلتوری" اروپا نامیدند. به هر صورت اراجیف نا ممکن بودن انتیگراسیون خارجیان مقیم المان زمانی در بلند ترین مدارج هیرارشی حاکمیت فاشیستی موجود نشخوار می شود که توده های پناهجو را به جای یک محیط انسانی در گتو های شبیه به اردوگاه های نازی ها با میعاد های طویل المدت محبوس ساخته و می پوسانند.

اگر چه آلمان یا اتحادیه ۲۷ عضوی اروپا و یا تمام کشور های زیر سلطه سرمایه داری جهانی دارای قدرت زیاد اقتصادی هستند ولی از تمدن و فرهنگ؛ به جز بحران فراگیر معنوی که خطرناک تر از بحران اقتصادی است، در آن خبری نیست. آنچه هم که هست، امپراتوری های سرمایه داری آلمان در آن نه نقش تمدن ساز بلکه نقش تمدن سوز را داشته اند. امری که با وجود جبروت کاذب سرمایه داری این کشور؛ تا موجودیت همین ساختار اقتصادی اجتماعی کنونی و اوضاع رو به وخامت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، تعلیمی و تربیتی آن، امکان تصحیح و تلافی آن وجود ندارد.

سیستم کنترل، تفتیش عقاید و محاکم هیتلری موجود

با پیدایش انگل اجتماعی استثمارگران و مالکیت آنان بر وسایل تولید؛ غرض تداوم بهره کشی از بردگان و حفظ ثبات جامعه ای که عمیقاً در بیعدالتی فرو رفته بود، یک دستگاه جبر و سرکوب نیز به وجود آمد تا در تداوم استثمار و حکمرانی طفیلی های متمدن جدید بر جامعه از منافع آنان در برابر طبقه نادار دفاع کند. در نتیجه سلطه استثمار با اختراع این دستگاه یعنی دولت نهاده شده. بنابراین دولت در پروسه های تصادمات طبقاتی جامعه، حیثیت نماد سلطه سیاسی طبقه ای از انگل ها را دارد که دارای قدرت اقتصادی می باشند. در این راستا؛ دولت از شیوه ها و شگرد هایی چون: زمینه سازی برای اشاعه مذاهب و ادیان مختلف اعم از کهنه و مدرن، ترویج فرع گرایی به جای پرداختن به ریشه پدیده ها، پروسه ها و معضلات اجتماعی، تعمیم تفنن، دروغ بافی، دغلبازی، عوام فریبی و رهنی با مشارکت گروه ها و نهاد های آدمخوار سرمایه داری به کمک بوروکراسی وحشتناک جاری به شکل مرثی کار می گیرد.

ولی متناسب با کم اثر شدن یا بی ثمر ماندن تمامی شیوه ها و شگرد های حيله گرانه ای مانند: ممنوعیت اعتراض سیاسی و اعتصاب عمومی، حاکمیت موجود سرمایه داری آلمان خلاف تمام ادعا های "دموکراتیک"؛ کنترل حریم زندگی خصوصی افراد را شدت بخشیده و همچنان به ترور مخالفان سیاسی خود دست می زند. این کنترل از کودکان تا تمامی حوزه های دیگر زندگی شهروندان مانند: عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ارتباطات، با پیشرفته ترین وسایل و تکنالوژی اعمال می شود. البته آسان ترین شکل کنترل عمومی و گسترده؛ با گذاشتن فیلترهایی باهمین مقصد در مسیرهای ارتباطی ۳۸ میلیون و ۶۰۰ هزار کاربر های اینترنتی و مشترکین "تیلی کمونیکاسیون" هم چنان نصب "قانونی" کمره های مخفی در منازل خارجی ها تحقق می یابد که بنابر "سودمندی" کنترل این ارتباطات؛ قیمت آن نه تنها از قیمت خدمات ترانسپورت عمومی بلکه از قیمت آب آشامیدنی هم ارزانتر می باشد. یکی از این سری افشاحاتی که بازتاب جهانی یافت فعالیت های جاسوسی آلمان در افغانستان و کنترل اسناد و ارتباطات مقامات دولتی، مانند کنترل مکالمات وزیر تجارت آن بود.

این کنترل حریم شخصی شهروندان در حالی منحصراً سند نقض آشکار حقوق انسانی شهروندان صورت می گیرد که تومار اعلامیه جهانی حقوق بشر از تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ تا کنون چون بلا گردانی بر پیشانی جنایت کاران دو جنگ جهانی آویزان است. همچنان قلمرو حاکمیت ماکیاولیستی آلمان به ویژه از آن جهت برای خارجیان مقیم این کشور خفقان آور است که علاوه بر ناگزیری آنان در قبول ارزش ها، معیار ها و محتوای فرهنگ مسلط این کشور و خلاف میل و اراده فردی شان، تعهد اجباری در تحمل ترک سنت های اجتماعی خود، حتی خارجی هایی را که متولد آلمان هستند ضمن سوءاستفاده های دیگر؛ به ویژه هنگام دادن ویزای دائمی یا پاسپورت آلمانی مورد بازپرس اضافی با سؤالات احمقانه ای مانند: داشتن عضویت یا رابطه با گروه های تروریستی، شرکت در عملیات

بمبگذاری یا بلدیت با ساختن بمب قرار داده و مسخره تر این که در ختم چنین مصاحبه اهانبتار از وی درخواست همکاری با سازمان های امنیتی خود را می نمایند. همچنان این پروژه های جاسوس سازی در این کشور حتی توسط هر یک از احزاب رقیب حاکمیت به صورت مستقل و جداگانه نیز انجام می گیرد.

البته دست آورد این سری از دستبردها بر حقوق انسانی شهروندان از طریق ارکان اساسی دولت مدرن (قوای سه گانه) در راستای جاودانه ساختن بهره کشی از انسان و دفاع از منافع سرمایه داران سیر می کند. چه انحصارات و اتحادیه های بزرگ سرمایه داری که نه تنها قوه مجریه بلکه قوه مقننه را نیز منحیث افزاری در دست دارند، برای قانونی ساختن هر جنایت خود؛ به راحتی یک "قانون" متناسب مورد نیاز سفارش داده و به دست می آورد. اما قوه قضائی که در مقابل ارکان دیگر دولت از "استقلال" برخوردار است، آنچنان یک تاز بوده است که حتی پس از جنگ جهانی دوم قضائی را که به گواهی دو دهه خونین تاریخ المان؛ خود دوسیه های بزرگی از مسؤولیت در جنایات و کشتار های جمعی دارند، هیچ مرجعی برکنار نتوانست. خطرناک تر این که همان قضات نه تنها محاکمه نشدند بلکه در باز سازی قوه قضائی نقش اساسی داشته و تا ایام بازنشستگی خود کماکان، بدون نشستن غبار تبدلات عوامفریبانه و نوبتی حکومت و مجلس پارلمان، در همان پست های قضاوت بدون کوچک ترین مزاحمتی به کار خویش ادامه داده و قوه قضائی موجود محصول و مدیون کار آنان است.

اما این واقعیات مسلم را کسانی بهتر درک می توانند که از محاکم اسن تا درسدن، از نورنبرگ تا هام و از بامبرگ تا مونستر، خلاصه در هر یک از بیداد گاه های فاشیستی موجود؛ حد اقل یک بار سردچار شده باشند. آری، این قضات در هر شهکار ضد انسانی خود "مستقل" اند ولی فقط درداشتن اختیارات کافی برای محکوم کردن راسیست ها است که آنان به عدم استقلال شان اعتراف می کنند. یعنی آنها مثلاً حق ندارند قتل "رمضان اوجی" جوان ترک را محکوم کنند که به تاریخ ۲۱ دسامبر سال ۱۹۸۵ توسط نازی ها در ایستگاه (لند ویهر) قطار شهری هامبورگ توسط آدمکشان نازی به قتل رسید.

این سیستم قضائی که برای تطبیق ۱۹۰۰ قانون و ۵۰۰۰ آئین نامه و دستورالعمل؛ ۲۱ هزار قاضی، ۵ هزار وکیل مدافع جزائی، ۱۰۰ هزار وکیل مسایل حقوقی، مدنی و هزاران خارنوال برای مکیدن خون مردم به ویژه خارجیان در اختیار دارد، همچنان هر کارمند دولت می تواند بدون نیاز به سند و مدرک جرمی، حتی بدون شاهد؛ هر کسی را که بخواهد متهم و محکوم کند. ولی هیچ کس اجازه ندارد همکاری وزارت داخله را با زندانی کردن و جنایات سرکوبگرانه و انتقال متهمین غرض شکنجه کردن به کشور های مورد نظر امریکا انگشت گذارد و یا محکوم کند.

شاید قضات المان نیز همانند بقیه اتباع آن قادر نباشند دولت خود را که دولت "قتل های پنهان" است؛ به خاطر کشتار مخالفین سیاسی اش با صحنه سازی و تصادف های جعلی محکوم کند یا بپرسد که چرا اتوبان اشتوتگارت به عنوان قتلگاه اعضای گروه (بادر ماینهوف - شاخه ارتش سرخ - ار. آ. اف) توسط پولیس مخفی المان شهرت جهانی دارد.

هكذا نه تنها در مورد رمضان اوجی جوان ترک یا زئیرت، دانشجوی ۲۷ ساله اهل توگو که در روز ۱۵ فبروری ۲۰۰۶ در شهر ماگدبورگ و "گیازتین سایان" سیاستدار ترک تبار حزب سوسیالیست های المان که در شهر برلین قربانی اوج جدید فاشیسم شدند، به خصوص در مورد دکتورس "مروه الشربینی" زن ۳۳ ساله مصری که به تاریخ اول جولای سال ۲۰۰۹ در دادگاه "لوندس کریچ" دادگاه شهر "درسدن" المان توسط "آلکس دبلیو." المانی ۲۸ ساله به قتل رسید؛ قضات گوئی عمداً از حق، استقلال و صلاحیت خود استفاده نکرده و به رسم اجداد شان از

کشتن یک خارجی لذت بردند. آکس دبلیو. که در همین محکمه متهم به مزاحمت و اهانت به "مروه الشربینی" بود، این زن مظلوم را در داخل سالون دادگاه، جلو چشمان پسر سه ساله اش مصطفی و "علوی علی عکاض" شوهرش توسط هژده ضرب چاقو به قتل رسانید.

اما پولیس جنایت کار المان که هر آدم "موی سیاه" در نظرش مجرم می باشد؛ پای شوهر مروه را در حالی با فیر گلوله شدیداً مجروح ساخت که می خواست فقط خانم مظلوم خود را از دست المانی مهاجم خلاص کند. ولی نه تنها "کریستیان آناریوس" قاضی بیدادگر و بقیه مقامات محکمه درسدن برای خاموش کردن صدای این خانواده به انحای رذیلانه ای تلاش کردند بلکه مردم المان نیز این فاجعه را در سکوت ننگینی مدفون نمودند. در حالی که مدعی کشته شد، شوهرش با حالت وخیم صحنی در بیمارستان رفت، اخبار مربوط این فاجعه سانسور می شود و "اولریش ویلهلم" سخنگوی دولت فاشیستی المان انعکاس این خبر را مربوط به مانور دیپلوماتیک ایران می خواند. درعین حال پولیس المان به منزل مروه الشربینی حمله برده و بدون کدام حکم محکمه؛ قرآن و تفاسیر وی را به عنوان اسناد باخود بردند تا سند برائتی برای جنایتکار المانی دست و پای کنند.

ادامه دارد